

کفتارهای عرفانی

(قسمت هفتاد و چهارم)

حضرت آقای حاج دکتر نور علی تابنده (مجنوب علیشاه)

(بیانات مرداد ۱۳۹۰)

صد و هجدهم

تابستان ۱۳۹۱

فهرست

جزوه صد و هجدهم - گفتارهای عرفانی (قسمت هفتم و چهارم)

(بیانات مرداد ۱۳۹۰)

صفحه

عنوان

- در مورد قرآن / حضرت موسی علیه السلام، علت حرام کردن گوشت شتر، قوم بنی اسرائیل / حضرت ابراهیم علیه السلام و وساطت قوم لوط / سوره‌ی نساء، روابط بین زن و شوهر. ۷
- انقلاب بردگان، انقلاب اسپارتاکوس و انقلاب حضرت موسی علیه السلام / بنی اسرائیل، اعتقاد به حقانیت خودشان داشتند و پیروز شدند / اعتقاد به مذهب و پیروزی در جنگ‌های زمان پیغمبر / سستی نکنید، اندوه به خود راه ندهید، اگر مؤمن باشید شما غلبه خواهید کرد / الان در دنیا نسل پیغمبر، نسل علی، نسل ابوسفیان و نسل هند جگرخوار هستند، عبرت بگیریم. ۱۲
- معنای وسط در آیات قرآن / اُمَّت معتدل / اعتدال یعنی عدل، هر امری را در جای خودش رفتار کند / خداوند می‌خواهد تدریجاً هر انسانی تشخیص وظایفش را خودش بدهد / روزه گرفتن یا روزه نگرفتن باید به‌عنوان اطاعت از امر خدا باشد و نه به‌عنوان میل خودتان / راه و وسیله را با هدف اشتباه نگیریم / روزه وظیفه‌ی شخصی است و غیر از وظایف عبادی جمعی است / انسان اگر اعتقاد و ایمانش قوی باشد، آن راه صحیح به او الهام می‌شود / باید شخص به اطاعت امر الهی وادار باشد و

- ۱۷..... امر آمر الهی. همه چیز را از جانب خدا می‌دانیم و معتقدیم جز امر او چیزی نیست که در دنیا انجام بشود/ گر گدا کاهل بود، تقصیر صاحبخانه نیست/ ایمان و اعتقادی که هرکسی خودش را برای دادن خمس و زکات موظف بداند، مهم است/ ایمان و روحیه‌ی اعتقادی را چطور باید به دست بیاوریم؟/ در مورد «از تو حرکت، از خدا برکت»/ حضرت اسماعیل نبی علیه السلام، وفا کردن به وعده/ حضرت عباس علیه السلام، پیش از پیر و مرشدش حسین، لب به آب نزد/ فضیل عیاض/ سوره والضحی، ضال به معنی سرگشته. ۲۲.....
- سالگرد فوت حضرت آقای محبوب‌علیشاه/ در مورد خطبه‌الاولیاء/ لطف الهی همیشه هست/ رشته‌ی اخذ بیعت تا امروز/ در مورد نواب اربعه و بزرگانی که خدماتی به اسلام کردند ولی اجازه‌ی اخذ بیعت نداشتند. ۲۹.....
- توصیه به خواندن تذکرة‌الاولیاء، حالاتی که برای شما هست را بسیاری از عرفای بزرگ هم داشته‌اند و از آن گذشته‌اند/ راههای مختلف برای یک هدف/ فواید عرفان و درویشی و انجام نشدن این همه فجایعی که آدم می‌شنود و می‌بیند/ نگویند درویشی به درد دنیای امروز نمی‌خورد/ خلوص نیت در طی راه/ روش‌های مختلف برای سلوک هست نه اینکه سلسله باشد و اینها سبک‌های مختلفی است/ سالک نباید حالت اعتراض داشته باشد، حالت سؤال باید پیدا بشود/ هر که خود را بشناسد خدا را هم می‌شناسد. ۳۱.....
- داستان حلاج و به دار زدن او، شبلی و انداختن گلی به سوی

حلاج / از دوستان همین قدر هم توقع نمی‌رود که با یک گل
ضربه بزنند / دیدار دوستان از گل واجب‌تر است / پند و عبرت از
زمانه / مهمترین اثر یا علامت شناخت خداوند، شکرگزاری است..... ۴۲

مسأله‌ی خلقت و خلقت انسان / خلقت روح از همه مشکل‌تر
است / در مورد شفا خواستن / حالات مختلف، ناامید شدن‌ها،
داشتن ایمان مثل اطلاع از آینده است / امیدواری داشتن و
دوری از یأس / آنها که خداوند را می‌خواهند باید زحمت بکشند
تا خداوند اجازه‌ی حضور بدهد، آن هم با سختی است. ۴۵

فهرست جزوات قبل..... ۵۳

با توجه به آنکه حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجدوب علیشاه) پاسخ نامه‌ها و سؤالات را، عموماً در جلسات فقری بیان می‌فرمایند و امکان پاسخ جداگانه به تک تک نامه‌ها و سؤالات نمی‌باشد، لطف نمایید مطالب جزوات بیانات را قبل از طرح سؤال به دقت مطالعه بفرمایید.

خواهشمند است به منظور دسترسی هر چه بیشتر علاقه‌مندان به خصوص فقرا و سایر مؤمنین به این جزوه و سایر جزوات بیانات، در صورتی که بیشتر از یک جلد موجود دارید، لطف نموده به سایرین هدیه نمایید.

با توجه به آنکه تهیه‌ی جزوات بیانات، مستقل از هر مؤسسه خیریه و انتشاراتی صورت می‌گیرد، خواهشمند است جهت اعلام سفارش و آشنایی با نحوه‌ی اشتراک، با شماره‌ی تلفن ۰۹۱۲ ۵۸۳ ۸۲۴۲ تماس حاصل فرمایید.

بدینوسیله از همه‌ی کسانی که در تکثیر این جزوه و سایر جزوات بیانات، توفیق خدمت مالی داشته‌اند، سپاسگزاری می‌شود.

مطالعه جزوات از طریق سایت اینترنتی ذیل نیز امکان‌پذیر می‌باشد. در این سایت، جزوات به تفکیک و شامل مجموعه جزوات گفتارهای عرفانی، مکاتیب عرفانی، شرح رساله شریفه پندصالح، گفت‌وگوهای عرفانی، جزوات موضوعی (استخاره، اختلافات خانوادگی، حقوق مالی و عشریه) و... می‌باشد. همچنین در این سایت امکان جستجوی موضوعی در خصوص مطالب مورد نظر، نیز وجود دارد.

WWW.JOZVEH121.COM

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۱

در مورد قرآن خیلی حرف‌ها زده شده، هیچکدام را هم نمی‌شود گفت نادرست است. هرکسی از سهم خودش، هرکسی به اندازه‌ی فهم خودش، به اندازه‌ی آن وسیله‌ی ارتباطی که در دل ممکن است با خدا داشته باشد در مورد قرآن حرف زده است، بنابراین من کوچکتر از آن هستم که در مورد قرآن حرف بزنم.

آیاتی که می‌آید همیشه آیاتی است که به مناسبت‌های معنوی و اجتماعی گفته شده است. در این دو سوره، سوره‌ی نساء و سوره‌ی آل عمران، بسیاری از داستان‌ها و وقایع که بر حضرت موسی علیه السلام و قوم او بنی اسرائیل گذشت، ذکر شده است. از پیغمبرانی که مبعوث شده‌اند، حضرت موسی علیه السلام مسلم است که مقررات تازه‌ای دارد و حکومت هم در دستور کارش است و **وَاللّٰهُ مُوسٰى عَلَيْهِ السَّلَامُ** از زمانی که مبعوث شد یعنی از وقتی که خداوند فرمود: **وَاصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي**^۲، در موردی که خداوند بر او تجلی کرد، گفت من تو را برای خودم انتخاب کردم، **اذْهَبْ اَنْتَ وَاَخُوكَ**^۳، شما دو نفر نماینده‌ی من هستید، بروید صحبت کنید. از همان اول مأموریت حضرت موسی علیه السلام برای به راه آوردن جامعه‌ی مصر بود و در آن زمان‌ها که اسیر در جامعه از طرف پادشاه‌شان و فرعون‌شان

۱. عصر پنجشنبه، ۴ رمضان ۱۴۳۳ ه. ق، مطابق با ۱۳/۵/۱۳۹۰ ه. ش.

۲. سوره طه، آیه ۴۱.

۳. سوره طه، آیه ۴۲.

بیشتر از همه بود. این است که مستقیم، حضرت موسی مأمور شد که به فرعون آن حرف‌ها را بزند و بعد هم قوم بنی‌اسرائیل را از آن محیط شرک و کفر بیرون بیاورد. چون در میان اقوام آن ایام، قومی که به وجود خداوند اعتقاد داشتند قوم بنی‌اسرائیل بود. یعنی فرزندان حضرت اسرائیل علیه السلام، اسرائیل لقب حضرت یعقوب علیه السلام است بعد تمام فرزندان آن حضرت را بنی‌اسرائیل می‌گفتند. از این دوران که شروع شد دورانی که با بنی‌اسرائیل آنها را تربیت کرد و دستورات مستقیم حکومتی و سیاسی به آنها داد بعد در راه افتادند، راهپیمایی، به اصطلاح در بیابان گردی، تمام قوانینی که از قوم حضرت موسی علیه السلام مستقیم است از صحراگردی آن حضرت است. بنابراین در این دوران تمام قوانین هم مسلماً با مقتضای آن دوران متناسب است. مثلاً ما که گوشت شتر را حلال می‌دانیم و حتی به آن تبرک می‌جوئیم، در آن زمان حضرت موسی علیه السلام تحریم کرد، گفت: گوشت شتر حرام است. به جهت اینکه این همه جمعیت که وقتی از مصر بیرون آمدند، جمعیتشان چهارصد هزار نفر بودند ولی به مقصد که رسیدند، دوازده قبیله هر یک از قبایلش بیش از دوازده هزار نفر جمعیت داشتند. اینها همه محصول احتیاجات زمان صحراگردی‌شان بود. اینها چیزی که نداشتند، مرکوبی که نداشتند، اگر قرار بود گوشت شتر را بخورند شترهای خودشان را ذبح می‌کردند، بعد این بارشان را کی بردارد؟ به این جهت مصلحت

الهی این بود که این فرمان را صادر کرد.

بعد هم که صحراگردی شان تمام شد، محل سکوتی که خدا معین کرده بود به آنها نشان داده شد، از آنجا دیگر یوشع بن نون و کالیب رهبری کردند و قوم را به آن محل بردند ولی خداوند حضرت موسی علیه السلام را ممنوع کرد گفت: تو نباید به آن محل بروی، یعنی آرامش نباید داشته باشی. حضرت موسی علیه السلام از اول بر هیجان زندگی کرد و حتی وقتی که نوبت آرامش شد خداوند بر حضرت موسی علیه السلام ممنوع کرد که بارها صحبت شده دو بار ندای الهی رسید، در پاسخ به حضرت موسی علیه السلام که مگر یادت نیست که از این ملت خودت چقدر آدم کشتی؟ بنابراین تو حق نداری بروی در آنجا با آنها زندگی کنی. حضرت موسی علیه السلام عرض کرد: من که هر کاری بود، به فرمان الهی کردم! این دو بار، هر بار هم سه هزار نفر. خود کتب یهودی می گویند، دو بار و هر بار سه هزار نفر را بنا به فرمان الهی کشت ولی خداوند گفت: درست است به فرمان من کردی، گناهی بر تو نیست، چون به فرمان من کردی ولی دلت نسوخت؟ (خلاصه به این عبارت) دلت نسوخت سه هزار نفر از قوم خودت را بکشی؟ مثل اینکه خداوند خواست سرکوفت جدشان ابراهیم علیه السلام را به موسی بزند، برای اینکه حضرت ابراهیم علیه السلام وقتی، آن فرشتگانی که مأمور مجازات قوم لوط بودند گزارش کارشان را به حضرت ابراهیم علیه السلام دادند، یعنی

ابراهیم پرسید برای چی آمدید؟ چه کار دارید؟ گفتند می‌رویم قوم لوط را از بین ببریم. بنابر آنچه *تورات* هم نوشته، حضرت ابراهیم علیه السلام گفت یک خرده صبر کنید، قرآن هم می‌گوید ابراهیم با ما مجادله کرد، مناجات کرد گفت: خدایا! تو یک قومی را یکسره می‌خواهی از بین ببری؟ شاید در میان اینها مسلمان‌ها، مؤمنین زیاد هستند، خداوند فرمود اگر صد نفر بودند همه‌ی قوم را می‌بخشم. حضرت ابراهیم عرض کرد که صد نفر زیاد است شاید صد نفر نباشند، خدا فرمود اگر پنجاه نفر هم باشند همه را می‌بخشم. همینطور حالا دیگر چانه‌زنی چقدر شد، نمی‌دانم. به هر جهت حضرت ابراهیم علیه السلام نه تنها خودش نکشت بلکه امر الهی را هم خواست عوض کند. به همین جهت که داستان قوم بنی‌اسرائیل نکات فراوانی دارد که ما از آن عبرت بگیریم، در بیشتر سوره‌ها به داستان بنی‌اسرائیل اشاره شده است.

اما سوره‌ی بعد از آل عمران، سوره‌ی نساء است، در این سوره بیشتر تمام آیات و روابطی که بین زن و شوهر، مرد و زن باید باشد خداوند بیان کرده، البته یک نکته‌ای که بعضی از به اصطلاح آنهایی که بر آزادی‌خواهی به قول خودشان افراط می‌کنند می‌گویند همانطوری که بشر آزاد است، باید آزاد باشد و اصلاً جامعه هم نباید دخالت کند اما این هم خیلی بدیهی می‌باشد که غلط است. برای اینکه جامعه ذی‌نفع است در اینکه نسل آینده‌اش چطور باشد؟ الان ما

می‌خواهیم که این جمع خودمان، صد سال دیگر که شاید هیچکدام از ما نباشیم، یک عده‌ی دیگر در همین جا خواهند بود، در همین جا نماز خواهند خواند و قرآن می‌خوانند. آنها کی‌ها هستند؟ فرزندان ما هستند. همین فرزندانی که الان داریم، از شیرخواره تا بزرگ، آنها خواهند بود ما دلمان می‌خواهد آنها هم مؤمن باشند. چون دلمان این را می‌خواهد خداوند قوانینی مقرر کرده و امر الهی هم بر این است که روابط زن و شوهری هم تحت نظامی دربیاید به این جهت آیات زیادی در این سوره هست. اساس اسلام همانی است که پیغمبر فرمود: *بُعِثْتُ لِأُمَّمٍ مَّكَارِمِ الْأَخْلَاقِ*، باز خودش در جای دیگر فرموده است که *قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَقْلِحُوا*، بگویید: *لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ*، نجات پیدا می‌کنید البته نه به این زبان؛ با زبان دل و تمام اعضا و جوارح‌تان. ان شاء الله خداوند بر زبان و اعضای ما جاری کند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۱

یکی از جامعه‌شناسان که بررسی جامعه‌شناسی را بدون توجه به مذهب و اعتقادات می‌کند، دو تا از انقلابات بردگان را بررسی کرده است. یکی انقلاب اسپارتاکوس بود که فیلمش را هم آوردند که لابد یک‌وقتی دیده‌اید، یک انقلابی، انقلاب حضرت موسی علیه السلام، چون همه‌ی بنی‌اسرائیل به‌صورت برده بودند، در قرآن هم دارد که فرعون و درباریان او تعجب می‌کنند می‌گویند: این بندگانی که تا دیروز برده‌ی ما بودند، حالا این حرف‌ها را می‌زنند! چرا این پیروز شد، آن پیروز نشد؟ البتّه ما می‌گوییم در درجه‌ی اوّل دلیلش این بود که این را خدا فرستاده بود و هر که با قضای الهی و امر خدا درافتد، خودش شکسته می‌شود، می‌شکند. بنابراین، این پیروز شد ولی آنکه یک‌طور دیگر بحث می‌کند، می‌گوید: برای اینکه قوم بنی‌اسرائیل که بنده‌ی فرعون‌ها بودند، از اوّل بنده نبودند. البتّه از اوّل می‌رود از چهارصد سال پیش، که پدرانشان برای آنها قصّه می‌گفتند، می‌گفتند: شما آزاد هستید، می‌گفتند: شما فرزندان پیغمبر هستید. آخر اسرائیل لقب حضرت یعقوب است و اینها همه فرزندان حضرت یعقوب هستند و آنها از اوّل این نظام بردگی قدیم را نداشتند البتّه اگر آزاد بودند، نمی‌گفتند که ما آزادیم، خوب است. می‌گفتند: ما باید ارباب باشیم، اینهای دیگر بنده، که این حالات

امروز در خیلی از حکومت‌ها هست، در خیلی از افراد هست به هر جهت چون بنی‌اسرائیل به خودشان حق می‌دادند و به حقانیت خودشان اعتقاد داشتند، پیروز شدند. می‌گفتند در بردگی نباید به من ظلم شود، ارباب ظلم کند بنابراین اینها شکست خوردند ولی آنها نه، یعنی برای اینها اعتقاد به حقانیت خودشان، خودش قوی بود.

این تحلیل را گویی که یک نفر آدم به اصطلاح بدون اعتقاد به مذهب کرده ولی این نکته‌ی جالب در آن هست که ما می‌بینیم جنگ‌های زمان پیغمبر هم درست مصداق همین است، جنگ‌های زمان پیغمبر چون از روی اعتقاد رفتار می‌شد و از روی اطاعت امر پیغمبر، در جنگ بدر سیزده نفر به اصطلاح پابرهنه، حتی سوار هم نبودند، اینها در مقابل نهصد نفر قشون مشرکین که تمام مسلح و تمام تجربه‌ی جنگ را داشتند، مقابل هم ایستادند، آنها را شکست دادند. پیروز شدند چرا؟ اینها به حقانیت خودشان معتقد بودند. اسلام و ایمان آورده بودند و به آن حقانیت معتقد بودند. هر وقت این حقانیت و این ایمان خدای نکرده سست شده، قشون مسلمین هم سست شدند. قرآن می‌فرماید، همین حالت را می‌گوید: **وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ**^۱، هنوز پیغمبر علاقه‌مند بود که همه را مؤمن و معتقدِ دقیق بداند. فرمود که سستی نکنید، اندوه به خودتان راه ندهید، اگر

مؤمن باشید، شما غلبه خواهید کرد. این است که در این جنگ‌ها پیروز می‌شدند. آنوقت از آن طرف به عکس، برای اینکه مؤمنین هم بفهمند، خداوند عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا، خدا تعلیم داد به آدم و در واقع بنی آدم، همه‌ی این مسائل را چطوری تعلیم می‌داد؟ اینطوری دیگر، نه اینکه کلاس درس باشد و بنشینند! به مؤمنین تعلیم داد که ببینید، همین‌ی است که من گفتم. این درس را خودتان یاد بگیرید و بعدی‌هایتان و نسل‌هایتان تا روز قیامت این تجربه را داشته باشید. در جنگ حُنَیْنِ وقتی پیغمبر مکه را فتح کردند و با آن ابهت وارد مکه شدند و دماغ مشرکین را به خاک مالیدند، منم منم نکردند. بلکه همان منزل ابوسفیان را که رأس فساد بود، مأمّن قرار دادند. هِنْدَ که آن فجایع را داشت، هِنْدَ ظاهراً به حضور حضرت رسید و بیعت کرد ولی حضرت که خودشان می‌دانستند، مؤمنین هم توجه کردند این ابوسفیان کسی نیست که مؤمن باشد. این به ارباب خودش که شیطان است بیشتر ایمان دارد.

اسلام تا آن تاریخ ظاهراً در اوج قدرت بود، با آن قبایلی که نمی‌دانم چه بود جنگی کردند. عده‌ی آنها خیلی کم بود جمعاً دوهزار نفر قشون داشتند. مسلمین دوازده هزار نفر بودند، اینجا را هم در قرآن آورده مسلمین خیال کردند که به‌به! ما دیگر دوازده هزار نفریم آنها دو هزار نفر ولی مسلمین شکست خوردند، معکوس قضیه‌ی بدر و داشتند

فرار می‌کردند که مورخین نوشته‌اند، چند نفر که در رأسش علی علیه السلام بود فریاد می‌زد خجالت بکشید (حالا من نمی‌دانم چه می‌فرمود، حدس است) برگردید. یکی یکی بعد از آنکه شکست خوردند، داشتند فرار می‌کردند فهمیدند دوازده هزار نفر از دو هزار نفر می‌تواند شکست بخورد. وقتی فهمیدند، برگشتند. یادشان آمد که مؤمن هستند، برگشتند جنگ کردند فاتح شدند. در جنگ حُنَیْن، در قرآن هم ذکر شده، فرمودند که یادتان بیاید (نمی‌دانم) جریان جنگ بدر و جنگ حُنَیْن را یک چنین چیزی. هُوَ الَّذِي آتَاكَ بِبَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ^۱، (خلاصه آیات زیاد یادم نیست حافظه‌ام خوب نیست) این وقایع تاریخی است که خود پیغمبر در جریانش بودند، عبرت می‌گرفتند که از طرف خدا گفته شده با شرح و تفصیل برای این است که ما، نسل همانها، الان در دنیا نسل پیغمبر، نسل علی، نسل ابوسفیان و هند جگرخوار همه هستند. ماها از پدران مان عبرت بگیریم، قرآن به این معنی ذکر کرده است. البته این یک امر کلی نیست.

بعد در داخله‌ی این جامعه، مسأله‌ی زوجین پیش می‌آید، زن و شوهر که تمام مقرراتش در این سوره ذکر شده و مقررات این سوره، هم مورد استناد دشمنان است برای اینکه حمله کنند و هم دوستان، منتها هر کدام به میل خودشان تفسیر می‌کنند. خود تفسیر این خیلی

بحث دارد که الان وقتش نیست برای اینکه شروع که بکنیم بعد نتوانیم تمام کنیم، بدتر می‌شود. چطور می‌شود بدتر می‌شود؟ شما فرض کنید که می‌خواهید آبگوشت درست کنید (من غذای دیگر بلد نیستم، خودم غذا می‌پختم) آبگوشت می‌خواهید بپزید نخود یا لپه‌ی آن را می‌شوید، لوبیا را هم می‌شوید، داخل می‌کنید می‌گذارید، هر وقت بخواهید بخورید اینها را روی هم می‌ریزید، آبگوشت می‌شود ولی اینها را بریزید روی هم، بعد گوشت روی آن بگذارید، بعد آب روی آن بریزد و شروع کند به جوشیدن، یک جوش که خورد، گوشتش یک خرده له می‌شود، نخودش از هم باز می‌شود، سبزی‌اش تکه‌تکه می‌شود ولی نمی‌توانید بخورید. الان اگر این را بگذارید به کنار، ضرر کردید یا نباید شروع کنید، همانطوری که هست، باشد یا اگر شروع کردید به اتمام برسانید. این مثال را برای این زدیم که بدانید بحث سوره‌ی نساء، بحث ما از این قبیل است، اگر شروع شد باید تا آخرش ادامه بدهم و چون وقت نیست دیگر آن را برای بعد می‌گذاریم. ان شاء الله.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.^۱

یک چند تا آیاتی هست که عربی آن را فراموش کرده‌ام، خداوند خطاب به ملت مسلمان به اصطلاح، می‌فرماید: جَعَلْنَاكَ أُمَّةً وَسَطًا^۲، وسط از این معنایی که ما استنباط می‌کنیم، این است که یعنی وسط یک کاری یا وسط یک چیزی ولی وسط زندگی، وسط حیات را نمی‌دانیم برای اینکه نمی‌دانیم چقدر عمر خواهیم کرد؟ هیچکس نمی‌داند که وسطش را بگوید. این معنای وسط. البته در معنای آیات قاعداً «أُمَّتٌ مَعْتَدِلٌ» باید ترجمه کرد که بعد در آن داستان اصحاب کهف می‌فرماید: قَالَ أَوْسَطُهُمْ^۳، کسی که از همه‌ی اینها وسط‌تر بود. دیگر وسط به آن معنایی که ما گفتیم و متداول است، وسط، وسط‌تر ندارد دیگر. وسط یکی است ولی اینجا أَوْسَطُهُمْ یعنی وسط‌تر آنها، منظور آن معنای معتدل‌تر است. بنابراین خداوند در همه جا، در همه‌ی مردم، همه‌ی درجات سلوک که هستند، یک اعتدال قرار داده است. اعتدال یعنی عدل. برای عدل تعریف کرده‌اند: الْعَدْلُ وَضْعُ كُلِّ شَيْءٍ فِي مَحَلِّهِ، هر امری را در جای خودش رفتار کند. اعتدال هم همین است که این مراعات را در همه جا رعایت بکند. مثلاً یک نفری باید روزه بگیرد، هیچ ایرادی، نقصی در بدنش نیست، این وظیفه‌اش روزه گرفتن است

۱. صبح شنبه، تاریخ ۱۳۹۰/۵/۱۵ ه. ش. (جلسه برادران ایمانی)

۲. سوره بقره، آیه ۱۴۳.

۳. سوره قلم، آیه ۲۸.

اگر نگیرد از اعتدال خارج است. همان نفر یا دیگری یک کسالت‌هایی پیدا می‌کند به‌خصوص کسالت‌های قلبی و عصبی، همان شخص می‌گویند نباید بگیرد، خودش هم تشخیص می‌دهد نباید بگیرد، این اگر بگیرد از اعتدال خارج شده است. در مورد تشخیص هم بیشتر خداوند می‌خواهد تدریجاً هر انسانی تشخیص وظایفش را خودش بدهد. یعنی مثلاً از یکی بپرسید: روزه بگیرید یا نه؟ خودت باید تشخیص بدهی. البته کدام خودت؟ آن خودی که *فَأَلَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا*، آن خودی که آن کلمه‌ی *أَوَّلِ پيغمبر* را گفته است. فرمود: *قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَفْلِحُوا. لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ* را از صمیم قلب گفته. این شخص خودش می‌تواند تشخیص بدهد. *أَمَّا هَنُوزَ بَشَرٍ وَ حَتَّى سَلَكَ تَقْرِيْباً* به این مقام نرسیده‌اند ولی ان شاء الله کم‌کم وقتی رسیدند زمانی است که دیگر آمادگی برای ظهور حضرت هم هست. برای اینکه فکر کنیم حضرت، این همه جمعیت را بخواهد به یکی‌یکی بگوید: تو روزه بگیر، تو نگیر، تو چه کار کن. به خود شخص، یک کلیاتی گفته‌اند به خودش مربوط است. بنابراین به هیچ وجه دنبال اینکه روزه بگیریم یا نگیریم، به‌عنوان یک هدف نباشیم. باید تشخیص بدهیم ولی این هدف ما نیست که تشخیص بدهیم که سالم هستیم یا نه؟ به‌موقع بیماری را باید درمان کنیم. بنابراین روزه گرفتن یا نگرفتن ما باید به‌عنوان اطاعت از امر خدا

باشد نه به عنوان میل خودمان. البته یک کسی گفته بود خیلی ماه رمضان را دوست دارم، برای اینکه زولبیا و بامیه دارد. پس باید گفت ماه رمضان را دوست نداری، زولبیا و بامیه را دوست داری. یا به اصطلاح شب نشینی‌هایی که دوستانه با هم دارند را می‌گویند. علاقه مندم، نه! همه‌ی آن خوب است ولی هیچکدام هدف نیست. این نکته‌ای که نوشتیم: «راه و وسیله را با هدف اشتباه نکنیم» همین است. اینها هیچکدام هدف نیست، اینها همه وسیله است. یکی به نظرم از یک دکتری می‌گفت که مرتب به او تلفن می‌شد که روزه بگیرم یا نه؟ به همه می‌گفت بگیر، بگیر، بگیر. اینطور صحیح نیست یا اینکه مثل آن «بورقیه» رئیس‌جمهور آنوقت تونس، گفت که ملت ما امروز به کار زیاد احتیاج دارد و چون ماه رمضان، روزه آنها را از کار باز می‌دارد، بنابراین من می‌گویم روزه امسال حرام است. نه آنطور و نه اینطور. بلکه بَلْ أَمْرٌ بَيْنَ الْأَمْرَيْنِ که فرمودند، در همه جا هست. غیر از آنجای خودش. در این جا هم نه اینطور، نه آنطور. روزه یک وظیفه‌ی شخصی است، اصولاً وظایف شخصی غیر از وظایف عبادی جمعی است. پیغمبر دوازده، سیزده سال (از نصف بیشتر حتی) که در مکه بود، مسلمان نبود؟ یک‌بار به کسی فشار نیاورد که تو چرا روزه نمی‌گیری؟ پیغمبر مربی بود. زنده‌ها را تربیت کرد برای اینکه بعداً خودشان بتوانند مدیریت‌شان را بر عهده بگیرند. بنابراین ما هم اگر بخواهیم در مدیریت

امام زمان سهم داشته باشیم و شرکت کنیم باید تربیت و دستورات آنها را اجرا کنیم. عبادات و وظایف را همه انجام دهیم. منتها نه از این طرف مبالغه کنیم و نه از آن طرف مبالغه کنیم. نه خیلی سخت بگیریم و نه خیلی سهل. خود انسان اگر اعتقاد و ایمانش قوی باشد آن راه صحیح به او الهام می‌شود و پیدا می‌کند. *فَالْمَكْمَلُ فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا، مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْجُو، فَلْيَرْجُئِ رُجُوعَهُ إِلَى اللَّهِ* هر صورت روزه می‌گیرد ولی وقتی که تشخیص این شد که روزه نباید گرفت، از همان لحظه نباید بگیرد. مثلاً خیلی سال‌ها شده که در روز عید فطر که اوّل هنوز معلوم نبود عید است مردم روزه گرفتند، بعد ساعت ده، یازده اخباری آمد که ماه دیده شده است. از آنوقت گفتند که روزه نیست. همانوقت هم ساعت یازده افطار کردند. باید شخص به اطاعت امر الهی وادار باشد و امر آمر الهی. داستان آن کسی که آمد خدمت حضرت جعفر صادق علیه السلام وارد شد سلام کرد، جوابش را دادند. حضرت فرمودند: کی هستی؟ از کجایی؟ عرض کرد: از ارادتمندان شما مثلاً در ترکمنستان (یک جای دوری) تازه آمدم برای زیارت شما. فرمودند از پیروان ما هستی؟ عرض کرد: بله. فرمودند پس برو در آن تنور بنشین. این آمد دید تنور، آتش دارد معذک چون فرمودند رفت و در تنور نشست. حضرت هم مشغول کار خودشان بودند. یکی دیگر آمد به همین طریق همین حرف را فرمودند. رفت وقتی دید تنور آتش دارد،

نشست و کنار تنور نشست تا مجلس تمام شد، حضرت خواستند
خداحافظی کنند گفتند: فلان کس از تنور بیاید بیرون، همین که در
آتش نشسته بود یعنی اینطور باید امر را اطاعت کنیم، چه روزه بگیریم
چه روزه نگیریم. ان شاءالله خداوند این توفیق را به ما بدهد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۱

چون ما همه چیز را از جانب خدا می‌دانیم و معتقدیم جز امر او چیزی نیست که در دنیا انجام بشود، بنابراین منطقیاً به خودمان حق می‌دهیم که هر چیزی را از خدا بخواهیم تا اینجا اشکالی ندارد، یعنی خدا هم اشکال می‌گیرد، می‌گوید: چی می‌خواهی از من؟ آن چه مال دنیاست، همه‌ی مال دنیا، جلوی رویت است، نعمت‌ها، نعمت‌ها، همه‌ی اینها هست، برو یک چیزش را بردار خودت، پیدا کن. آنوقت ما بنشینیم، بگوییم بیاور بگذار توی دهنم. او گفته: برو بردار.

«گر گدا کاهل بود، تقصیر صاحبخانه نیست» این مثل برای این است که گدا آنوقت‌ها در منزل را می‌زد، می‌گفت: یک لقمه نان به من بدهید. ممکن بود یکی از آن داخل داد بزند، بگوید: نان آنجا هست، بیا از سفره بردار و برو. حالا بعد از نیم‌ساعت گدا بگوید: هیچی به من ندادید! کاهل، خودت تنبل بودی، بلند نشدی بیایی، دو قدم بود آنچه روزی بود، برداری، این است که: «گر گدا کاهل بود، تقصیر صاحبخانه چیست؟» صاحبخانه‌ی ما العیاذبالله تقصیر ندارد، تقصیر از جانب ماست. به ما گفته مثلاً (حالا به ما نه) به مسلمانان صدر اسلام، بدوید، دنیا را کفر برداشته، بروید اینها را بگویید. مؤمنین هم با اعتقاد کامل می‌دویدند و کار می‌کردند. در ماه رمضان، لشکری که در یک جا

۱. صبح شنبه، تاریخ ۱۳۹۰/۵/۱۵ ه. ش. (جلسه خواهران ایمانی)

اینقدر دست‌تنگ بودند که یک دانه خرما را دو نفر می‌خوردند، این غذایشان بود. الان در تهران یک نمونه‌ای است از ماه رمضان‌های آنوقت، تهران چهل درجه شده، به داد و بیداد درآمدیم، در عربستان به پنجاه درجه می‌رسید، در پنجاه درجه و تشنگی و گرسنگی، یک خرما می‌خوردند و دو نفری می‌رفتند جنگ می‌کردند، چرا؟ چطور این کار را می‌کردند؟ ایمان و اعتقادشان قوی بود. اینها هر چه از خدا می‌خواستند و اگر پیغمبر می‌فرمود، انجام می‌شد. یک نفر خیلی زندگی سختی داشت، خیلی هم مؤمن بود، خدمت پیغمبر آمد، یک مقداری گِله و ناراحتی از زندگی کرد بعد گفت دعا کنید خداوند به من ثروتی، چیزی بدهد هم زندگی خانواده‌ام را راحت کنم و هم قول می‌دهم خمس و زکاتم را بدهم و به همه‌ی مؤمنین خدمت کنم. پیغمبر متأثر شدند، دعا کردند و همانطور هم شد تا بعد از چندی (ننوشتند چطوری شد) گله‌های گوسفند و شتر و اینها فراوان داشت، رفتند زکات از او بگیرند، دعوایشان شد (حُبّ مال) نداد بعد هم از اسلام قهر کرد.

این مثال را که در قرآن گفته، برای یادآوری ماست، یادتان نرود. خودِ خمس و زکات و اینها مهم نیست، ایمان و اعتقادی که خودش را موظف بداند برای دادن، آن مهم است. آن ایمان از دست نرود یک خطاهای جزئی را خداوند می‌بخشد. حالا آن ایمان و آن روحیه‌ی اعتقادی را، آن را چطور باید به‌دست بیاوریم؟ آن از آن

مواردی است که گدا نباید کاهل باشد، صاحبخانه همه‌ی این چیزها را می‌دهد، منتها کاهل نباید بود زحمت را باید تقبل کرد. آن مسلمان‌هایی که در تابستان، در ماه رمضان با حرارت گرم، به نصف خرما هر کدام می‌ساختند، آنها هر چه که از خدا بخواهند اصلاً: **لِلَّهِ رِجَالٌ إِذَا أَرَادُوا آرَادًا**، خداوند بندگانی دارد که وقتی اراده‌ی کاری را کردند خدا هم همان اراده را می‌کند، یعنی اراده‌هایشان یک‌جور است ولی ما اینطوری هستیم که توقع داریم، نه! از این مهمتر خداوند گفته این راه، اینطوری برو، حوصله کن. می‌گوییم ما راه را بلدیم، حوصله‌ی راه رفتن نداریم خودت بیاور، آهای صاحبخانه خودت هر چی ما می‌خواهیم بردار بیاور جلوی ما بگذار، نه! اینطور نیست. خداوند بشریت را، به‌خصوص در شیعه می‌خواهد کم‌کم تربیت کند. اینکه فرمودند پیغمبر آخرالزمان که بعد از او دیگر پیغمبری نمی‌آید برای اینکه تربیت‌شده‌های این مکتب، هر کدامشان دنیایی را می‌توانند تربیت و اداره کنند. به این جهت است ولی تربیت‌شدگان این مکتب چه کسانی هستند؟ همان‌هایی هستند که نمونه‌اش هست. حالا چون ماه رمضان است از روزه و اینها مثال می‌زنیم، از ایمان‌های قدیم. ایمان حضرت اسماعیل علیه السلام، فرزند حضرت ابراهیم علیه السلام، خدا از او تعریف می‌کند می‌گوید: **إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا**^۱، آیه‌ی قرآن است، به وعده وفا می‌کرد پیغمبر

بود، رسول بود و نبی بود که با یکی وعده کرد، او نیامد، این ماند تا فردا، همانجا ایستاده بود گفت: من قول دادم اینجا منتظرش باشم، اینجا هستم. ایمان‌هایی از این حیث فراوان است و اعتقاد، ایمان به تشیع. حضرت عباس علیه السلام با آن تشنگی که همه می‌دانید، رفته لب جوی آب، خودش می‌خواست بخورد، خجالت کشید، ریخت. آخر بعضی‌ها می‌گویند باید آب را می‌خورد که قوی می‌شد. حالا خوب یا بدش را کاری نداریم، ایمان قوی که دلش نمی‌خواست پیش از حسین، به اصطلاح پیرش، مُرشدش، لب تر کند.

حالا بعضی‌ها مثلاً نامه می‌نویسند که دعا کنید خدا من را اصلاح کند. آخر خدا راهش را گفته تو می‌خواهی که لقمه را بجوند، بیاورند در دهانت بگذارند، به اندازه‌ی یک بیدار خوابی، حاضر نیستی زحمت بکشی برای کارت، مثلاً سحر بیدار بشوی، حاضر نیستی برای آن چیزی که می‌خواهی، یک روز تشنگی بکشی، آنوقت اینها می‌خواهند که خداوند آماده کرده بیاورد، بدهد. اگر در این انتظار هستی، در همین انتظار خواهی ماند و خواهی رفت و زحمتی را که گفتند باید تحمّل کنی. درست است هر چه را که می‌خواهیم، از خدا باید بخواهیم ولی این مثل که از تو حرکت از خدا برکت هم هست. یک قدم در راه به‌دست آوردن آنچه که می‌گویی، باید برداری. اصلاً یک قدم برنداشته:

نابرده رنج گنج میسر نمی‌شود

مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد

خلاصه، همّت بزرگان هم این کار را می‌کند، کمک می‌کند. همّت بزرگان هم وقتی است که آن لیاقت را در شخص ببیند. فضیل عیاض آنطوری که نوشته‌اند دزد و راهزنی بود، یک‌مرتبه در خرابه‌ای خوابیده بود یک کسی آیه‌ی قرآنی را می‌خواند: *الْمَيِّتُ يَأْتِي لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ*^۱، آیا وقت آن نرسیده، آنهایی که ایمان دارند، قلبشان در مقابل یاد خدا بلرزد؟ مثل شوکی که وارد می‌شود، بلند شد گفت: چرا، چرا، الان وقتش رسیده و رفت آنجایی که خودش فضیل عیاض زمان شد. به هر حال درست است که او دزدی‌ها کرده، کارها کرده ولی در یک لحظه از خدا این را خواست و به راهش هم افتاد، یعنی ول کرد آنها را و آمد. یا بُّشْر حافی هم همینطور. از این قبیل در تاریخ اسلام و به‌خصوص در تصوّف و عرفان مثال‌های زیادی هست، چنین شخصی که ایمانش قوی باشد ولی سرگردان باشد، از خدا می‌خواهد که راه نجات را نشانش بدهد. آن سوره‌ی *الم* شرح را می‌خوانیم، *الْمُ نَشْرَحُ لَكَ صَدْرَكَ وَوَضَعْنَا عَنكَ وَزْرَكَ الَّذِي أَنقَضَ ظَهْرَكَ وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا*^۲، و در سوره‌ی *والضحى* دنباله‌ی *الْمُ يَحْدُكَ يَتِيمًا فَآوَى وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى وَوَجَدَكَ عَانِلًا*

۱. سوره حدید، آیه ۱۶.

۲. سوره شرح، آیات ۶-۱.

فَأَعْنِي^۱، خداوند خطاب به پیغمبرش (بعد از آنکه نعمات خودش را می گوید) می فرماید آیا ما تو را یتیم ندیدیم، پناه دادیم؟ تو را سرگشته و گمراه ندیدیم، راه نشانت دادیم؟ عائله مند بودی، تو را غنی کردیم حالا وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى، تو را گمراه دیدیم. ضال، ما همیشه به معنی گمراه ترجمه کردیم یاللعجب! ضال، خداوند پیغمبرش را ضال می داند؟ یک مدتی، بله. ضال به معنی گمراه نیست، ضال به معنی سرگشته است. من با اشتیاق، فرض کنید بلند می شوم بدو رو به مشهد می روم، زیارت کنم نه مشهدی که یک قبر و یک سنگ و... است، نه! مشهدی که امام رضا علیه السلام، زنده، منتظر من است. سرگشته می شوم، نمی دانم از کدام طرف بروم؟ چطوری بروم؟ آنوقت در دلم می گویم که: خدایا من را راهنمایی کن. خدا می گوید: ما تو را اینطوری سرگشته دیدیم، تو را گذاشتیم سر جادهی آسفالته، این راه. ببینید! خداوند به پیغمبرش هم می گوید: ما هدایت کردیم ضَالًّا فَهَدَى خداوند هدایت می کند. بله و حتی پیغمبرش را با آن شرایط، می گوید: فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ^۲، حالا که اینطوری شد، مواظب باش با یتیم، با قهر و غضب رفتار نکنی، کسی که از تو سؤال می کند، مطلبی یا چیزی می خواهد، به او تندی نکن، او را رد نکن و این نعمات الهی را به مردم بشناسان. ما مخلوق خود خداوند هستیم مثل این ربات ها که مخلوق ما هستند و

۱. سوره ضحی، آیات ۸-۶.

۲. سوره ضحی، آیات ۹-۱۰.

هرکاری بگوییم می‌کنند ولی مع‌ذلک، خداوند این ربات‌ها را مستقیم جداگانه گذاشته، گفته تو این کار را بکن، من این کار را می‌کنم. مثلاً شما اسباب‌بازی برای بچه‌تان می‌خرید مشغول بازی است می‌گویید: با من هم بازی کن. آن بچه که نمی‌فهمد، خیال می‌کند خودش کسی است، خداوند هم با ما همینطور رفتار می‌کند، ما خودمان آنوقت خیال می‌کنیم ماییم. ان‌شاءالله خداوند درک و فهم این حالات را به ما بدهد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۱

از همه‌ی آقایان و دوستان و خانم‌ها که برای تجلیل از این متوقّی، حضرت آقای محبوب‌علیشاه، تشریف آوردید از طرف خودم و دو تا فرزندان‌شان آقارضا و آقارحمت و همچنین تنها برادرشان محمّدآقا و همچنین سایر بستگان و اقوام، از همه، تشکر می‌کنم. گویانکه شما هم که تشریف آوردید، غالباً خودتان هم صاحب‌عزا هستید ولی به هرجهت من چون در بین صاحب‌عزاها از همه جلوتر حساب می‌شوم و تعداد موهای سفیدم بیشتر از همه است، از طرف همه از شماها تشکر می‌کنم.

و اما در مورد این خطبه هم چون در قدیم رسم بود که خطبه می‌خواندند، حتّی مثلاً شاه‌اسماعیل که تبریز را گرفت گفت خطبه بخوانند به نام دوازده امام. در این خطبه یک قسمتی ائمّه بودند و اینها که همه آشنایی داشتید و به عبارت خاصّی سلام‌الله‌علیهم یا علیه‌السّلام از آنها پیشواز می‌شد به اصطلاح در خطبه. بعد ما این اعتقاد را داریم می‌گوییم که متکلمین، آنهایی که اهل علم کلام هستند به اصطلاح خودشان برای قاعده‌ی لطف، می‌فرمایند خداوند از لطفی که به بندگانش داشت پیغمبرانی فرستاد. ما می‌گوییم ولی آیا بعد از غیبت امام، این لطف خداوند تمام شد؟ نه! خداوند تغییری نمی‌کند، لطفی که

۱. عصر یکشنبه، سالگرد حضرت آقای محبوب‌علیشاه، تاریخ ۱۳۹۰/۵/۱۶ ه. ش.

داشت همیشه هست. بنابراین لطف الهی همیشه هست. منتها همانطوری که پیغمبر یک درجه بالاتر بود، امام درجه‌ی بعدی، در غیبت امام هم آن کسی که از طرف امام اجازه‌ی بیعت داشته او هم همینطور، رشته‌اش ادامه پیدا می‌کند که در خطبه‌ها خوانده شده و برای اینکه اتصال را توجّه کنیم، این خطبه تا زمان خود من خوانده می‌شود. البته ذکر اینها نافی نام دیگران نیست. فرض کنید شیخ مفید، شیخ طوسی، علامه حلی اینها بزرگانی بودند، به اسلام خدماتی کردند ولی در این سلسله نبودند. در سلسله‌ی اجازه نبودند و فقها، نواب اربعه. نواب اربعه طبق اجازاتی که نوشته شده، مطالعه کنیم در هیچکدام اجازه‌ی اخذ بیعت نگرفتند، نداشتند و در آنجا بعد از نایب چهارم، حضرت، رقیمه‌ای که فرستادند فرمودند: تو پانزده روز دیگر می‌میری برای بعد از خودت کسی را تعیین نکن. یعنی آن رشته‌ای که، آن نواب اربعه دنبالش بودند قطع شد ولی رشته‌ی اخذ بیعت برقرار بود تا امروز.

خواستم یک توضیحی داده باشم گویا اینکه همه خودتان می‌دانید چه معتقدید و چه مطالعه کردید ولی به هر جهت نام آن تیمناً اول پیغمبر است و ائمه و بعد در سلسله دیگر خدّام اینها. خیلی متشکرم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۱

اینکه کتاب تذکرة الاولیاء را من توصیه کردم بخوانید، منظور من حصر نیست یعنی همین کتاب را بخوانید و دیگر هیچ، نه! منظور من این است که به نحوه‌ی کتاب وارد بشوید که ببینید اولاً خیلی از آن حالاتی که برای شما هست و عجیب به نظر می‌رسد، بسیاری از عرفای بزرگ هم داشته‌اند و از آن گذشته‌اند. این برای آنها یک مرحله از سلوکشان بوده است. فرض کنید در خود ایران مثلاً یک نفر از تهران، یک نفر از دماوند، یک نفر از یک جای دیگر، اینها می‌خواهند بروند به سمت یک مقصدی، مثلاً به سمت دریا، اینها هر کدام یک‌طور می‌روند، وقتی که این وسایل هم نباشد و به خودش متکی باشد، یکی از این کوههای بلند می‌رود بالا می‌آید پایین، می‌رود بالا می‌آید پایین تا برسد به دریای خزر. یکی از داخل جنگل می‌رود وقتی دید که به کوهی رسید راهش را کج می‌کند از این طرف می‌رود، این هم می‌رود تا برسد به دریا. یکی از مشهد می‌آید جاده‌ی صاف، می‌دود می‌آید. هرکسی یک‌طور می‌آید. حالا اگر اینها هر کدام سفرنامه بنویسند، هر کدام یک‌طور می‌نویسند. وقتی به دریا رسیدند، دیگر چیزی نمی‌نویسند. حصول، حاصل شده مقصدشان، دیگر چه بنویسند؟ می‌گویند که من از تهران می‌خواستم بیایم شمال، به دریا

۱. صبح چهارشنبه، تاریخ ۱۳۹۰/۵/۱۹ ه. ش.

و آمدم. آن یکی از مشهد، می‌گوید: من از مشهد می‌خواستم بیایم به دریا و آمدم. همه‌ی آنها یک چیز. دیگر آنجا بود ولی شما که دارید از آن طرف آذربایجان می‌آید برسید به دریا، هیچکدام از اینها را نمی‌بینید، می‌گویید: این آقا گفته من از جنگل رد شدم، چطور من از جنگل رد نشدم؟! چطور شده؟ پس این آقا بیخود می‌گوید یا اینکه این آقا اگر اینطوری گفته، بین راه گرسنه شده رفته از راه دیگری. نه! همه‌ی آنها برای خود آن شخصی که سفرنامه نوشته درست است، همه‌ی آن چیزهایی که نوشته. شما از هر راهی رفتید، او از آن راه نرفته ولی هر دو هدف‌تان یکی بوده و ان شاء الله مثلاً رسیدید. تذکرة‌الاولیاء و امثال این تذکرة‌الاولیاء مجموعه‌ی سفرنامه‌هایی است که اینطور اشخاص مختلفی که من گفتم، از جاهای مختلف می‌خواهند بیایند به هدفی که آن هدف همه هست، برسند، هرکدام سفرنامه نوشته‌اند. همه‌شان هم درست است. ممکن است از بعضی از آن مراحل که آن شخص در سفرنامه‌ی خود گفته، شما رد بشوید، همانوقت یادتان می‌آید آن سفرنامه که خواندید در همین جا اطراق کرده بود. ممکن هم هست از بعضی‌ها رد بشوید از بعضی‌ها نه. یکی بگوید من تمام این سفر که بودم همه جا هوا ملایم، خوب، لطیف، جوی آب روان و فلان و اینها، آن که از یزد راه افتاده می‌گوید: این چطوری است که من رد شدم هیچ جا هوای خوب نبود، همه جا هوای

گرم بود، هیچ جا آب نبود این آقا چطور چنین چیزی می‌گوید؟ نه! او هم درست می‌گوید، تو هم درست می‌گویی. این است که عادت کنید به اینکه کتابی بخوانید یا مطلبی را بشنوید که با سوابق ما، تجربیات ما، روحیه‌ی ما منطبق نیست، منطبق یعنی روی هم، درست جا بگیرید. مطابق هست ولی منطبق نیست. فکر کنید، اینها را بخوانید، احتمال بدهید که آن آقا هم راست می‌گوید. همین وضعی که همه‌ی افراد ملت به آن نیاز دارند.

بعضی‌ها می‌پرسند که آیا عرفان به درد دنیای امروز می‌خورد یا نه؟ مثل اینکه نقل و نبات را بگذارید جلوی سگی بخواهد بخورد، نمی‌خورد. از او می‌پرسید چه می‌خواهی؟ می‌گوید استخوان. نقل و نبات نمی‌خورد استخوان می‌خورد. خدا هم اینطور مقدر کرده. الان اگر همه این تربیتِ عرفانی و سلوکِ درویشی را داشته باشند، اینطور نسبت به یکی که حرف خلافِ آنها زده خشم‌آلود نمی‌شوند. یکی می‌گوید در این هوای گرم بدون کولر نمی‌شود زندگی کرد، آن یکی دیگر می‌گوید چه می‌گویی؟ کولر برای سلامتی بدن خیلی بد است، به خصوص موقع خواب اگر کولر روشن باشد، همه‌ی بدن درد می‌گیرد. با هم دعوایشان می‌شود، نه آقا، هر دوی شما درست می‌گویید. حیفم آمد که از آیات قرآن برای شما نگویم. این در آیات قرآن هست: وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتْ

النَّصَارَى عَلَى سَيِّءٍ وَقَالَتِ النَّصَارَى لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَى سَيِّءٍ^۱، می‌گوید نصاری البتّه نصاری و یهودی که قرآن می‌گوید، آن نصاری و یهود الکی و مصنوعی است که درست کردند و الاّ یهود هرگز جز خدای واحد کسی را نمی‌شناخت، موسی پیغمبرشان بود. حالا چطور اینها آوردند، بعضی‌ها گفتند: عزیزابن‌الله، عزیر پسر خداست؟! مسیحیت همینطور. در آیه می‌فرماید که یهودی‌ها می‌گویند که نصاری به مفت نمی‌ارزد و نصاری می‌گویند که یهودی‌ها به مفت نمی‌ارزند به قول آن یکی گفت که هر دوشان راست می‌گویند. آخر زمان علی، یکی را می‌خواستند به حکم خلیفه اعدام کنند، گفتند این کفر گفته، گفته که نصاری و یهود هر دو راست می‌گویند. علی علیه السلام رسید و گفت نه، راست می‌گوید، برای اینکه قرآن هم همین را می‌گوید. حالا اگر این روحیه در ما باشد، آن هم بشری است مثل من، خدا را نشناخته ولی می‌خواهد اگر خدایی هست بشناسد، می‌خواهد به او توسّل بجوید، نمی‌داند چطوری؟ آن یکی دیگر هم همینطور. اینها همه یک هدف دارند و آن اینکه خودشان راحت و آرام زندگی کنند و این هدف را همه‌ی مردم دارند، همه‌ی جامعه دارد. بنابراین اگر هم خطایی می‌کند، نمی‌فهمد، نفهم است. جلویش را باید گرفت و بعد به او فهماند. این از فواید عرفان و درویشی که نگویند درویشی به درد دنیای امروز نمی‌خورد. شما خودتان

از امروز تجربه کنید، مواردی که درویشی به درد دنیای تان خورده، استفاده کنید. می‌روید به مغازه، خدای نکرده بداخلاقی می‌کنید که این چیست می‌فروشی؟ میوه پوسیده است، من الان می‌روم می‌گویم..... او هم داد و بیداد، با هم دعوائتان می‌شود یا اینکه صدایش می‌زنید، آقا! این میوه پوسیده است، تو برای زن و بچّه‌ی خودت این را می‌بری؟ یک خرده فکر می‌کند می‌گوید: نه! می‌گویید من هم می‌خواهم برای زن و بچّه‌ام ببرم، می‌توانم ببرم؟ نه! لطفاً یکی بهتر بیاور. می‌رود و می‌آورد، دفعه‌ی دیگر که رفتید این به شما سلام می‌کند. آن دفعه که رفتید از اوّل با یک اخمی، اخم تصنّعی، نه اخم واقعی، با یک اخمی روبرو شدید ولی مرتبه‌ی دوّم سلام می‌کند. اگر همه‌ی مردم همینطوری نسبت به هم باشند، البته جنگ و دعوا می‌شود، باز هم همه‌ی این چیزها می‌شود ولی دیگر اینطوری نیست که این همه فجایعی که آدم می‌شنود و می‌بیند انجام شود.

حالا در تذکرة الاولیاء می‌بینیم که مثلاً نوشته فلان کس، بیست بار پیاده رفته مکه، حج. سایر شرح حالش را می‌خوانید می‌بینید از بزرگان عرفان است، در درویشی مقامی دارد. در همان تذکرة الاولیاء می‌بینیم یکی دیگر، یکی از حاجی‌ها بعد از آنکه از حج برگشتند، در این فکر بود که در حجّ امسال، حجّ چه کسی قبول است؟ که خواب دید، گفتند که حجّ فلان آهنگر قبول است. در شهر دیگری مثلاً، (در

اینجا نه در شهر کجا بگویم که کسی بدش نیاید؟ مثلاً در شهر تبریز. اینها که من شوخی هم می‌کنم جدی است که ببینید وای به حال ما بس که در بین ما خدای نکرده نثار و دشمنی هست من اسم شهری را نمی‌توانم ببرم، این است که صرفاً حرف من شوخی نیست، جدی است) این بلند شد رفت به آن شهر با همان نشانی که در خواب دیده بود، از صبح نشست یک گوشه‌ای که ببیند این آهنگر چه کار می‌کند؟ دید نه! این کارهای آهنگریش را می‌کند فقط گاهی که آن انبر دم دستش نیست دست دراز می‌کند آهن را برمی‌دارد، آهن داغ و تفته را می‌گذارد این کنار. این گفت حجّ این که قبول است اثر حجّ او چیست؟ بعد آخر که این می‌خواست برود منزل، این مسافر گفت که من چنین خوابی دیدم می‌خواهم بیایم یکی دو روز با تو باشم، زندگی تو را ببینم. گفت بیا. این آمد دید یک زندگی معمولی دارد. آمد و به موقع فقط نماز خواند، بیشتر هم نه! روز آخر، روز دوم یا سوم از او پرسید که من خواب دیدم که حجّ تو قبول است، چطور هیچ چیز خاصی نداری؟ گفت من اصلاً امسال حج نرفتم. من مکّه را ندیدم. حجّ من قبول است، از این جهت است که من پولی جمع کرده بودم که امسال بروم حج، همان ایام همسرم باردار بود و (ویار که می‌گویند، داشت) این است که به من گفت مثل اینکه همسایه‌ها کباب دارند، برو برای من یک لقمه بگیر بیاور. من رفتم در زدم به همسایه گفتم از آن کبابی که دارید،

یک خرده برای همسر من بدهید، گفت: نه، آن کباب بر شما حرام است، گفتم چطور می‌شود بر تو حلال است بر من حرام؟ گفتم ما امشب هیچ غذایی نداشتیم، بچه‌هایم از گرسنگی گریه می‌کردند، من دیگ آب گذاشتم که بجوشد بچه‌ها خیال کنند غذا دارد می‌پزد و بخوابند، آدم بیرون تا غذایی پیدا کنم یک کفتر مرده دیدم آن را برداشتم پرش را کندم و کباب کردم که بدهم بچه‌ها بخورند، حیوان مرده بر ما که نداریم و ناچاریم، به اندازه‌ی سیر شدن حلال است ولی بر شما حرام است. من دیدم که این خانواده چنین هستند، گفتم که پول حج من بر اینها رواتر است تا بر حج. همان که برای حج فراهم کرده بودم یکسره آوردم دادم به این، گفتم برو غذا برای بچه‌هایت بخر. این است که خداوند همین را برای من به منزله‌ی حج گرفته است. اینجا دو چیز است: یکی اینکه آن شخصی که برای حج پیاده هفده بار، بیست بار رفته و این یکی که اصلاً نرفته، هر دو درست است هر دو در یک حالتی است. با حالات مختلف، بعضی از این حالات، خودتان در سیر سلوک داشتید و یا خواهید داشت ولی بدانید هر که با خلوص نیت راه بیفتد از هر راهی برود، هدف یکی است. به هیچ وجه برای کسی که راه می‌خواهد برود به مقصد برسد، راه را لازم نیست حتماً شما بگویید، این راه‌هایی که گفتند و خودش می‌داند را می‌رود.

محققین و پژوهشگران غیر از سلاک، در بعضی اوقات آنها یک

تقسیم‌بندی کرده‌اند، یک چیزهایی گفته‌اند، سالکین هم از آن مبحث استفاده می‌کنند. اینها همه مثلاً برای درویشی به خیال خودشان راه‌های مختلفی تعریف کردند. یکی می‌گوید مثلاً راه محاسبی، حارث محاسبی که این هر شب پیش خودش محاسبه می‌کرد که امروز چه کار خلافی کردم؟ چه کار خوبی کردم؟ و چه کار باید فردا بکنم که جبران شود؟ این اسمش به همین مناسبت شد حارث محاسبی. اینها گفتند مثلاً این یک سلسله‌ی است ولی سلسله نیست، درک سلوک است. حتی دیدید (اینهایی که بعضی، نمی‌دانم اسمش را چه می‌گذارند؟) دو ماراتون یا آن یکی دیگر، یکی یکسره می‌دود، یکی می‌دود یک خرده باید بایستد که رفع خستگی بکند. یکی می‌دود در بین راه آب می‌خورد. روش‌های مختلفی برای سلوک هست، نه اینکه سلسله باشد. هر کدام از اینها یک سبکی دارند، یکی از اینها شیخ عبدالله شوشتری یا استری، یکی ابوعبدالله خفیف، اینها هر کدام یک سبک خاصی داشتند. ببینید این سبک‌هاست و بعد ببینید بعضی‌ها در سبک خودشان چقدر زحمت تحمل می‌کنند؟ مثلاً ابوسعید ابوالخیر را می‌گوید چندین شب ایستاده بود، دعا می‌کرد که خیلی کار مشکلی است و امثال اینها. این است که تذکرة‌الاولیاء را که می‌خوانید این حالات مختلف را خودتان شاید تجربه کرده باشید یا تجربه نکردید، تجربه خواهید کرد. حالت اعتراض نداشته باشید، حالت سؤال باید برای

شما پیدا بشود، چرا اینطور؟ چرا آنطور؟ ولی نه حالت اعتراض، برای اینکه به آن حالت نرسیدید که اعتراض بکنید، مرشد می‌تواند اعتراض کند راه را بگوید، اینجا غلط است، آنجا غلط است ولی یک سالک نمی‌تواند. آنوقت برای هر یک از اینها، کتاب‌های مختلفی است. مثلاً یکی گرسنگی را خیلی اهمّیت می‌دهد، یعنی روزه، بعضی‌ها به نماز و روزه و آنچه این چیزها را جمع کرد. می‌گوید:

صُمت و جوع و سهر و عزلت و ذکر به دوام

ناتمامان جهان را کند این پنج تمام

صُمت یعنی سکوت، جوع یعنی گرسنگی، صُمت و جوع. سَهَر «سین» و «ه» و «ر» سَهَر، سَهَر یعنی بیدار خوابی، عزلت یعنی گوشه‌گیری، ذکر به دوام هر کدام به یکی می‌چسبند. دو تا غزل دارد یکی می‌گوید:

ای قوم به حج رفته بیایید بیایید

معشوق همین جاست کجایید؟ کجایید؟

شاید غزل دوّم توضیح این است یا جواب آن است، می‌گوید:

آنانکه طلبکار خدایید، خودآیید(به خود بیایید)

بیرون ز شما نیست شما بیاید شما بیاید

در واقع این شعر معنای آن فرمایشی است که می‌گویند:

علی علیه السلام هم فرمود، حکمای قبلی هم گفتند، سقراط هم گفته، مَنْ

عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ، کسی که نفس خودش یعنی وجود خودش را شناخت، خدا را شناخته. اصل وجود خودش را شناخت، من وجود خودم را می‌شناسم، شناسنامه‌ام را درمی‌آورم این هستم، نه! این شناخت نیست. شناخت این است که بدانیم خیلی‌ها عزیزان‌مان، آشنایان‌مان رحلت کردند، ما بعد از رحلت هم آنها را دیدیم، این جسد با آنکه دیروز دیدیم چه فرق دارد؟ این فرق از کجاست؟ آن فرق را که بشناسیم... این را اگر بخواهیم بشناسیم اینکه جسد است، شناختن ندارد این آزمایشگاه عنداللزوم تجزیه می‌کند، آنکه آزمایش است ولی آنکه شناخت دارد که مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ کسی که نفس خودش را شناخت، آن تفاوتی است که بین این جسدِ مرحوم، (هر مرحومی هست ان‌شاءالله رحمت‌الله‌علیه) جسد این مرحوم با دیروزی که زنده بود، داشت. این تفاوت موجب شناخت این است. برای اینکه به این جسد که ما هرگز نمی‌گوییم آقای فلان، خانم فلان. تا دیروز پریروز به او می‌گفتیم آقای فلان و خانم فلان ولی دیگر حالا که نمی‌گوییم، حالا که او رفته، پس اگر بخواهیم آن آقا یا خانم را بشناسیم، آن تفاوتی که دیروز با امروز داشته، بشناسیم. برای اینکه این تفاوت را اگر برداریم، او هم می‌شود یک جسد. شناخت خدا یعنی خودت را که دم دستت است، شناس. این آیه‌ی قرآن که تَفَحَّتْ فِيهِ مِنْ رُوحِي^۱، از روح خودم در او دمیدم این

شناخت خداست. ما اگر او را شناختیم یعنی همین نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي روح خدا را هم شناختیم این می‌شود خداشناسی. پس هر که خود را بشناسد خدا را هم می‌شناسد، این معنی کاملاً صحیح است. منتها یک مسأله هست که از هول حلیم توی دیگ نیفتیم. خدا این را گفته ولی اگر خدا می‌خواست که ما عیناً هر چه هست، او را بشناسیم که ما را اصلاً در این دنیا نمی‌آورد. نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي. اصلاً از روح خودش در ما نمی‌دمید، همانجا بودیم... نه! می‌خواهد یک مدتی اینجا باشیم. بنابراین سعی کنید آن زحمتی که برای شناخت است، آن تفاوتی که داریم مانع و مزاحم این فعالیتی که الان باید بکنیم، نباشد. این را باید توجه کنیم. «آنان که طلبکار خدایید» هر کسی که طلبکار خداست، این روش را باید داشته باشد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.^۱

در شرح حال حلاج یا شبلی یکی از این دو یا هر دو نوشته‌اند، در تذکرة‌الاولیاء است. حلاج را به دار زدند. در تواریخ مثل تاریخ حالا که می‌بینیم، محتاج نیست که بگوییم چطور می‌شود؟ هر چه خلیفه می‌خواست همان را می‌نوشتند و نوشتند حلاج را به دار زدند، روی بدگویی فلان وزیر، فلان شخص. خلاصه به او چیزهای سیاسی بستند که حلاج با خلیفه مخالف است. بله حلاج با هر چه، با آن صاحب‌تاج درونش، تاجور درونش مخالف بود ولی نه خلیفه می‌شناخت. به هر جهت... ولی حرفی هم که می‌زد، علمای شیعه هم خیلی‌ها با او بد می‌شدند از این جهت بود که می‌گفت من دستم به امام می‌رسد. به هر جهت کاری نداریم، وقتی به دارش زدند مردم، اجداد همین مردم می‌آمدند و به‌عنوان ثواب به او ریگ می‌زدند، برای اینکه ثواب دارد! وَلْيُسْهِدْ عَذَابُهُمَا طَائِفَةٌ مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ^۲، می‌گفتند این از همان‌هاست. شبلی آمد در جمع، چه بگوید؟ چه کار کند؟ همه هم ریگ می‌اندازند، یک گل انداخت برایش. این گل به او خورد، ضربه‌ای زد، یک گل سبک الان آدم مثلاً یک نخود به دستش بخورد، نگاه می‌کند این چیست؟ ضربه‌ی آزاردهنده نیست ولی ضربه‌ای است. حلاج نگاه کرد دید که گل انداختند، کی؟ شبلی. باید از گل انداختن خوشحال بشود ولی اشک در

۱. صبح پنج‌شنبه، تاریخ ۱۳۹۰/۵/۲۰ ه. ش.

۲. سوره نور، آیه ۲.

چشمانش آمد ولی آن به جای خود. خوشحال که یقیناً شد و با همان خوشحالی رفت ولی گفت: از دوستان این توقع نیست، از دشمنان اگر سنگ محکمی هم بیندازند کار خودشان است، طبیعتشان است ولی از دوستان همین قدر هم توقع نمی رود که با یک گل ضربه بزنند. این است که گاهی می شود گل، خودش گل است خصوصیات گل را دارد ولی یادآور یک مطالبی می تواند باشد. مثلاً خیلی اوقات سر سفره نشستیم یک گلدان هست خیلی هم قشنگ است، خوب هم هست ولی گلدان را برمی دارید می گذارید آن کنار. برای چی؟ برای اینکه مانع دیدن است. دیدار دوستان از هر گلی گل تر است. حالا این یک پندی است ولی بر دیوار نوشته، قبل از اینکه بر دیوار بنویسند ما بر دیوار دلمان می گذاریم. یعنی پند می گیریم که دیدار دوستان از گل واجب تر است. به قول آن شاعر گفت که:

زمانه پندی آزادوار داد مرا

زمانه را چو نکو بنگری همه پند است

به روز خوب کسان گفت غم مخور زنهار

بسا کسا که به روز تو آرزومند است

حالا منظور اگر زمانه را نگاه کنید، در هر چایی که می خورید،

در هر لقمه ای که می خورید، هر نفسی که می کشید هزار پند و عبرت

است، منتها دیده ای خواهیم که باشد شه شناس.

شاه اصلی یعنی خداوند را در این آیات و نشانه‌هایش بشناسد
ان شاءالله. مهمترین اثر شناخت یا علامت شناخت، شکرگزاری است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۱

مسأله‌ی خلقت به‌خصوص خلقت انسان در بیشتر مواقع، اینقدر مهم است که همه به آن پرداخته‌اند و حرف زده‌اند، حتی رادیو و تلویزیون هم راجع به خلقت حرف می‌زند. به‌قول مولوی (البته آن چندان مربوط به این نمی‌شود ولی چرا) می‌گوید:

پشه کی داند که این باغ از کی است

در بهاران زاد و مرگش در دی است

می‌گوید: پشه که در باغ است از کجا می‌داند که تاریخچه‌ی این باغ را بنویسد؟ آخر به تو چه؟ تو از کجا می‌دانی؟ تو در بهار به دنیا آمدی و در دی هم از بین رفتی این باغ هزار تا بهار و هزار تا دی دیده البته، پشه می‌تواند تاریخچه‌ای برحسب ماه، فروردین و اردیبهشت و خرداد تا دی ماه این باغ را بنویسد ولی دیگر بیشترش را نمی‌تواند، ما هم می‌توانیم مقداری از خلقت، از آنچه که جلوی چشم ما هست را بدانیم ولی آنی که دارد به دنیا می‌آید، جنینی، نطفه‌اش بسته شده می‌تواند تاریخچه‌ی خودش را بنویسد؟ یکی دیگر باید بنویسد که البته نوشته‌اند. آنوقت این مسأله را نفهمیدند چطور می‌شود، یک موجود زنده درست کرد؟ فرض کنید یک مگس، حتی بشر نمی‌تواند تا حالا که نتوانسته، فکر هم نمی‌کنم بتواند، نمی‌دانم آینده...، نتوانسته یک مگس

بسازد این مگس می‌آید شیرینی می‌خورد، چایتان را می‌خورد، غذایتان را، از هر کدام یک چیزی می‌خورد که زنده بماند همه‌ی اینها هم جلوی شما هست ولی شما نمی‌توانید از اینها یک مگس بسازید. برای اینکه خلقتِ روح از همه مشکل‌تر است. این چیزهایی که می‌گوییم، این مگس جان دارد، ما هم جان داریم، ساختن جان چطوری است که برای یک نفر انسانی وضعیت خاصی ایجاد می‌شود و بارداری و یک انسان مثل خودش را به دنیا می‌آورد؟ همین را نتوانستند هنوز درست بفهمند، دقیقاً نفهمیدند شاید بعداً یک خرده بفهمند.

بنابراین آنچه که اینها از آتیه‌ی این خلقت می‌گویند، روی چیزی است که از گذشته دیدند. همه دیدند خلقت اینطوری است، پس این هم که باردار است مثل همان‌ها خواهد بود، نه! برای اینکه فرض کنیم حضرت مریم علیها السلام را بیاورند پیش طیب، اول می‌پرسد شوهر داری؟ حضرت می‌فرماید: نه، می‌گوید پس این یک غده‌ی سرطانی است باید در بیاورند بیندازند دور. حالا این را رد کنند و از خدا بپرسند که خدایا این طیب می‌گوید این را بیندازند دور، تو چه می‌گویی؟ البته اینها را نه به صورت ظاهر به زبان گفتند و نه خداوند به صورت ظاهر جواب داده است. خداوند گفته صبر کن. از این یک انسانی بسازم که همه‌ی انسان‌های موجود از او پایین‌ترند. (این را یکی دوبار در حاشیه برای خوش‌آمد شما خانم‌ها گفتم ولی واقعیت است، خوش‌آمد نیست) و

آن این است که در تاریخ بشر، خلقت بدون مرد هست، خلقت بدون زن نیست. بنابراین از این خلقت، هیچکس نمی‌تواند بگوید چیست؟ یک مقداری باید به عقل خودمان فکر کنیم و بشر باید با عقل خودش و با سوابقی که دیده، خلقت‌هایی که دیده، قاعده درآورد، البته معمولاً اینها درست درمی‌آید ولی یک مورد ممکن است درست درنیاید.

بعضی‌ها معتقدند که به خلقت الهی و به مسیر خلقتی که خداوند مقرر کرده، نباید دست زد. یک دلیلی که برای حرف خودشان می‌آورند این است که سلامت انسان‌های قدیم از انسان‌های امروز بیشتر است، البته منهای این دستگاه‌های علمی عظیمی که در کشورهای متمدنی دارند با هزار دوا و درمان به صدسالگی می‌رسانند که مثلاً روزنامه نوشته بود انسان‌های کدام کشور صد ساله هستند ولی اگر آنها نباشد همه‌ی اینها می‌میرند. می‌شود مثل قدیم کشورهایی که متمدنی نیستند. به هر جهت این هم یک چیزی نیست که بطور قطع بشود گفت، حتی اگر کسی خودش هم یک خانمی باردار باشد نمی‌تواند تصمیم بگیرد، حق هم دارد، باید استخاره کند یا با چندین نفر یا چندین سازمان دیگر مشورت کند تا معلوم شود.

اما دیدیم بعضی‌ها، مثلاً امروز دو نفر از آقایان شفا می‌خواستند، من نشانی بقالی که شفا می‌فروشد را نمی‌دانم، بلد نیستم که بگویم برو از بقالی بخر. حضرت ایوب‌نبی، آن همه بلاها دید از خداوند شفا

می‌خواست، خواست، نه با زبان و داد و بیداد و اینها، تا بعد از مدّت‌ها همه‌ی آن بلاها را دید خداوند به او شفا داد. حالا شفا خواستن، کم‌چیزی نیست که به سهولت حاصل شود، اینهایی که شفا یافتند یا خودشان یا حتّی شاید اجدادشان زحمات در راه خدا کشیدند آنهایی که شفا دادند، می‌توانند بدهند که دیگر جای خود دارد. خداوند هم به هیچکس نگفته و اجازه نداده که تو شفا بده، حتّی پیغمبر ما هم که اشرف پیغمبران است و اکمل پیغمبران است نگفته که من شفا می‌دهم. می‌فرماید: *أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ*^۱، من هم، مثل شما هستم همانطوری که شما مریض می‌شوید باید به طبیب مراجعه کنید، من هم که مریض بشوم همینطور. از خدا شفا بخواهید.

یکی از آقایان نوشته‌اند، من طالب دیدار خدا هستم، چه کار کنم؟ باید به او گفت: آقا! تو فرض کن طالب تسلّط و مالکیت بر دنیا هستی، دنیا نه، آمریکا هستی، همینطور یک قرصی درست کنند بدهند بخوری، مالک بشوی؟ جان بکن، زحمت بکش، خطرات در راه هست، این خطرات را می‌بینی، خطرات عمده‌اش هم زیر و بم‌های زندگی است، زیر و بم‌های اعتقادات است، همه‌ی اینها را باید ببینی و باز تو سلّت به درگاه خداوند کم نشود و اگر این تو سلّ و اتصّال از اوّل درست و به‌جا

۱. سوره کهف، آیه ۱۱۰ / سوره فصلت، آیه ۶.

باشد، ولو یک نخ باریکی از آن بماند باز هم به نجات می‌رسد. فرض بفرمایید کسی دارد غرق می‌شود، یک طنابی به دستش گرفته که غرق نشود، دیدید بعضی از طناب‌ها از چندین نخ، مثلاً صد تا نخ به هم پیچیده شده و یک طناب است، این طناب در دستش هست، می‌بینید یکی یکی نخ‌ها ساییده می‌شود، جَویده می‌شود از بین می‌رود، هر مرتبه نگران و از خدا ناامید می‌شود، یک دانه نخ مانده اگر همان یک دانه نخ مانده باشد بالاخره ممکن است نجاتش بدهد. یک دانه از آن نخ‌های باریک مانده، تا به یک جایی می‌رسد یعنی با همان یک نخ ممکن است به جایی برسد، این زحمت کشیده، خطرها از سرگذرانده، بارها ناامید شده، مأیوس شده، دیده تمام اتّصال‌هایش دارد کنده می‌شوند ولی بالاخره می‌رسد. به هرجهت این چیزها حاصل از، کتب عرفا، تذکره‌ها به‌خصوص که می‌بینیم پر است از شرح حال عرفا در درجات مختلف. یک عارف می‌گوید هر صد تا از آن نخ در طناب هست یک حرف‌هایی زده، یک عارفی هست که ده تا نخش از بین رفته، از صدتا، نود نخش مانده، یک عارفی هست که یک دانه طناب نخ مانده، او هم حرف می‌زند، اینها حرف‌هایشان متفاوت است، این حالات مختلف همه به‌جاست ولی باید بدانید در همین مسیری

که الان خودتان فکر می‌کنید دارید می‌روید، این آقای هم که نوشته او هم می‌رود، خواندنش منتها این فایده را دارد که بعد، مثل فرض کنید این فیلم‌هایی که داستانش را از قبل می‌دانید می‌بینید کوسه دارد رو به این می‌آید و این افتاده ولی می‌داند که نه، این نجات پیدا می‌کند ایمانی هم که داشته باشید، مثل اطلاع از آینده است. یک جهتی که مسلمین در صدر اسلام در هر جنگی می‌کردند، پیروز می‌شدند این بود که اینها می‌دانستند دارند جنگ می‌کنند یا می‌کشند یا کشته می‌شوند یا غلبه می‌کنند و یا شکست می‌خورند اگر غلبه کردند و کشتند و در راه اسلام زحمتی کشیدند، اجری دارد و اگر هم کشته شدند، کشته شدن آنها اجر دارد. به هر جهت نگران نبودند یعنی همراه با تمام حالات دیگر این حالت امیدواری داشتن و به اصطلاح دوری از یأس، برای همه و در همه‌ی درجات این خیلی مهم است. تعلیماتی هم که دارد در تمام حالات عرفا که نوشته‌اند این مسأله هست و البته چیزهای مختلف دیگر هم نوشته‌اند.

حالا امیدوارم آنهایی که دنبال شفا می‌روند گویند که بقالی‌ای که شفا بفروشد نمی‌دانند ولی پیشرفت کنند، خدا راهشان را به آنها نشان بدهد. آنهایی که خدا را می‌خواهند باید زحمت بکشند تا خداوند اجازه‌ی

حضور بدهد، آن هم با سختی است. این شعر جامی، ذوالنون مصری از عرفای بزرگ می گوید:

در کعبه مجاور بودم
در حرم حاضر و ناظر بودم
ناگه آشفته جوانی دیدم
چه جوان، سوخته جانی دیدم
لاغر و زرد شده همچو هلال (هلال ماه)

کردم از وی ز سر مهر سؤال
البته بدانید که سؤال هم دو جور است، یکی سؤالی که بعضی
شُرطه‌ها در عربستان می کنند با چماق می آید می گوید: چرا زیارت
می کنی؟ چرا بُت را می پرستی؟ کتک می زند، منتظر جواب نمی شود که
بگوید: چرا می پرستد. حالا «کردم از وی ز سر مهر سؤال»

که مگر عاشقی ای شیفته مرد
که بدین سان شده‌ای لاغر و زرد؟
گفت آری به سرم شور کسی ست
کش چو من عاشق و رنجور بسی ست
گفتمش یار به تو نزدیک است؟
یا چو شب روزت از او تاریک است؟

گفت در خانه‌ی اویم همه عمر
خاک کاشانه‌ی اویم همه عمر
بعد گفتمش اگر اینطوری است و در خانه‌ی اویی، فلان و اینها
چرا لاغر شدی؟ گفت که

مِحنت قرب ز بُعد افزون است
دلَم از هیبتِ قُربش خون است
ناراحتیِ نزدیک بودن، از دور بودن و هیبتِ نزدیکی‌اش، «دلَم از
هیبتِ قُربش خون است» چرا؟ می‌گوید:

هست در قُرب همه بیم زوال
نیست در بُعد جز امید وصال
در دوری فقط امید هست، این است که آنوقت می‌گوید: «دلَم از
هیبتِ قُربش خون است».

ولی همیشه این امید باید باشد و بداند که همه چیز آسان نیست
که در بقالی بفروشند باید جان بکند و جلو برود.

فهرست جزوات قبل

شماره	عنوان	قیمت
۱	گفتارهای عرفانی ^۱ (قسمت اول - دی و بهمن ۱۳۸۶)	مجموعه شماره یک: ۸۰۰۰ تومان (شامل ۱۳ جزوه)
۲	گفتارهای عرفانی (قسمت دوم - بهمن ۱۳۸۶ تا فروردین ۱۳۸۷)	
۳	گفتارهای عرفانی (قسمت سوم - اسفند ۱۳۸۶ تا خرداد ۱۳۸۷)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت اول)	
۴	گفت وگوهای عرفانی ^۲ (قسمت اول - متن ۶ مصاحبه - تابستان و آذر ۸۶ و اردیبهشت، مرداد و آذر ۸۷)	
۵	مکاتیب عرفانی ^۳ (قسمت اول ۷۶-۱۳۷۵)	
۶	استخاره (همراه با سی دی صوتی)	
۷	مقدمه ی روز جهانی درویش	
۸	مکاتیب عرفانی (قسمت دوم ۷۹-۱۳۷۷)	
۹	گفتارهای عرفانی (قسمت چهارم - اردیبهشت، خرداد و تیر ۱۳۸۷)	
۱۰	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجم - تیر ۱۳۸۷)	مجموعه دو: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)
۱۱	گفتارهای عرفانی (قسمت ششم - مرداد و شهریور ۱۳۸۷)	
۱۲	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتم - شهریور ۱۳۸۷)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دوم)	
۱۳	خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت اول)	مجموعه سه: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)
۱۴	حقوق مالی و عشریه (قسمت اول)	
۱۵	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتم - مهر ۱۳۸۷)	
۱۶	مکاتیب عرفانی (قسمت سوم ۱۳۸۰)	
۱۷	گفتارهای عرفانی (قسمت نهم - مهر ۱۳۸۷)	
۱۸	گفتارهای عرفانی (قسمت دهم - مهر و آبان ۱۳۸۷)	
۱۹	گفتارهای عرفانی (قسمت یازدهم - آبان ۱۳۸۷)	
۲۰	گفتارهای عرفانی (قسمت دوازدهم - آبان و آذر ۱۳۸۷)	
۲۱	گفتارهای عرفانی (قسمت سیزدهم - آذر ۱۳۸۷)	

۱. گفتارهای عرفانی: بیانات صبح‌های شنبه، یک‌شنبه، چهارشنبه، پنج‌شنبه، جمعه و مناسبت‌ها.

۲. گفت وگوهای عرفانی: مجموعه‌ی مصاحبه‌ها.

۳. مکاتیب عرفانی: مجموعه‌ی پاسخ به نامه‌ها.

مجموعه چهار: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ بزوه)	۲۲	شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (قسمت اول)
	۲۳	شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه) (قسمت اول)
	۲۴	شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت اول)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت سوم)
	۲۵	مکاتیب عرفانی (قسمت چهارم ۸۱-۱۳۸۰)
مجموعه پنج: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ بزوه)	۲۶	گفتارهای عرفانی (قسمت چهاردهم - مرداد الی آذر ۱۳۸۷)
	۲۷	گفتارهای عرفانی (قسمت پانزدهم - آذر ۱۳۸۷)
	۲۸	گفتارهای عرفانی (قسمت شانزدهم - آذر و دی ۱۳۸۷)
	۲۹	گفتارهای عرفانی (قسمت هفدهم - دی ۱۳۸۷)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت چهارم)
مجموعه شش: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ بزوه)	۳۰	گفتارهای عرفانی (قسمت هیجدهم - دی و بهمن ۱۳۸۷)
	۳۱	گفتارهای عرفانی (قسمت نوزدهم - بهمن ۱۳۸۷)
	۳۲	گفتارهای عرفانی (قسمت بیستم - اسفند ۱۳۸۷)
	۳۳	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و یکم - اسفند ۱۳۸۷)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت پنجم)
۲۰۰ تومان	-	نقشه راهنمای موقعیت مزار سلطانی بیدخت در کشور ایران
مجموعه هفت: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ بزوه)	۳۴	مکاتیب عرفانی (قسمت پنجم ۸۳-۱۳۸۲)
	۳۵	مکاتیب عرفانی (قسمت ششم ۱۳۸۴)
	۳۶	شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه) (قسمت دوم)
	۳۷	شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت دوم)
	۳۸	مجموعه دستورالعمل ها و بیانیه ها (قسمت اول)
مجموعه هشت: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ بزوه)	۳۹	مکاتیب عرفانی (قسمت هفتم ۸۷-۱۳۸۴)
	۴۰	شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت سوم)
	۴۱	شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت چهارم)
	۴۲	شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (قسمت دوم)
	۴۳	مجموعه دستورالعمل ها و بیانیه ها (قسمت دوم)

مجموعه نه: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۴۴	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و دوم - فروردین ۱۳۸۸)
	۴۵	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و سوم - فروردین ۱۳۸۸)
	۴۶	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و چهارم - فروردین ۱۳۸۸)
	۴۷	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و پنجم - اردیبهشت ۱۳۸۸)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت ششم)
مجموعه ده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۴۸	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و ششم - مرداد ۱۳۸۹)
	۴۹	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و هفتم - مرداد و شهریور ۱۳۸۹)
	۵۰	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و هشتم - شهریور ۱۳۸۹)
	۵۱	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و نهم - شهریور و مهر ۱۳۸۹)
	۵۲	گفتارهای عرفانی (قسمت سی ام - مهر ۱۳۸۹)
مجموعه یازده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۵۳	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و یکم - اردیبهشت ۱۳۸۸)
	۵۴	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و دوم - اردیبهشت و خرداد ۱۳۸۸)
	۵۵	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و سوم - خرداد ۱۳۸۸)
	۵۶	گفت و گوهای عرفانی (قسمت دوم - عرفان در کار اداری - بهار و تابستان ۱۳۸۹)
	۵۷	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و چهارم - خرداد ۱۳۸۸)
مجموعه دوازده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۵۸	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و پنجم - خرداد و تیر ۱۳۸۸)
	۵۹	درباره‌ی حقوق مالی و عشریه (قسمت دوم)
	۶۰	خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت دوم)
	۶۱	گفت و گوهای عرفانی (قسمت سوم - سال‌های ۸۹ - ۱۳۸۸)
	۶۲	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت اول)
مجموعه سیزده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۶۳	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت دوم)
	۶۴	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت سوم)
	۶۵	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت چهارم)
	۶۶	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و ششم - تیر ۱۳۸۸)
	۶۷	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و هفتم - تیر ۱۳۸۸)

مجموعه چهارده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۶۸	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و هشتم - تیر و مرداد ۱۳۸۸)
	۶۹	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و نهم - مرداد و شهریور ۱۳۸۸)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت هفتم)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت هشتم)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت نهم)
-	۷۰	مُلخّص گزارشات در مورد عرفان (هدیه نوروزی ۱۳۹۰)
مجموعه پانزده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۱۰ جزوه)	۷۱	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل - شهریور ۱۳۸۸)
	۷۲	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و یکم - شهریور ۱۳۸۸)
	۷۳	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و دوّم - مهر ۱۳۸۸)
	۷۴	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و سوّم - مهر ۱۳۸۸)
	۷۵	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و چهارم - مهر ۱۳۸۸)
	۷۶	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و پنجم - مهر و آبان ۱۳۸۸)
	۷۷	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و ششم - آبان ۱۳۸۸)
	۷۸	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و هفتم - آبان و آذر ۱۳۸۸)
	۷۹	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و هشتم - آذر ۱۳۸۸)
	-	-
۵۰۰ تومان	۸۰	شرح فرمایشات حضرت سجّاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق)
مجموعه شانزده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۱۰ جزوه)	۸۱	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت اول)
	۸۲	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت دوّم)
	۸۳	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت سوّم)
	۸۴	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت چهارم)
	۸۵	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت پنجم)
	۸۶	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت ششم)
	۸۷	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت هفتم)
	۸۸	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت هشتم)
	۸۹	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت نهم)
-	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت یازدهم)

۹۰	مکاتیب عرفانی (اسفند ۱۳۷۵ الی خرداد ۱۳۸۷)	۵۰۰ تومان
۹۱	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و نهم)	
۹۲	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاهم)	
۹۳	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و یکم)	
۹۴	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و دوّم)	
۹۵	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و سوّم)	
۹۶	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و چهارم)	
۹۷	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و پنجم)	
۹۸	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و ششم)	
۹۹	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و هفتم)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دوازدهم)	
۱۰۰	شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (جلد اول)	۵۰۰ تومان
۱۰۱	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و هشتم)	
۱۰۲	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و نهم)	
۱۰۳	گفتارهای عرفانی (قسمت شصتم)	
۱۰۴	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و یکم)	
۱۰۵	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و دوّم)	
۱۰۶	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و سوّم)	
۱۰۷	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و چهارم)	
۱۰۸	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و پنجم)	
۱۰۹	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و ششم)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت سیزدهم)	
۱۱۰	شرح رساله شریفه پندصالح (جلد اول)	۵۰۰ تومان

مجموعه هفده:
۱۰۰۰ تومان
(تفصیل بر روی جلد)

مجموعه هجده:
۱۰۰۰ تومان
(تفصیل بر روی جلد)

۱۰۰ تومان	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و هفتم)	۱۱۱
۱۰۰ تومان	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و هشتم)	۱۱۲
۱۰۰ تومان	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و نهم)	۱۱۳
۱۰۰ تومان	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتادم)	۱۱۴
۱۰۰ تومان	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و یکم)	۱۱۵
۱۰۰ تومان	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و دوم)	۱۱۶
۱۰۰ تومان	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و سوم)	۱۱۷